

کتاب نسب انبیاء و

تاریخ مختصر سلالہ عرب و اسلامیات

mandegar.tarikhema.org

tarikhema.ir

مؤلف : محمد نظر ایمان فیروز کوهی

۱۳۶۳



کتاب نسیب انبیاء و

تاریخ مختصر سلاطین غور و قباستان

tarikhema.ir

مؤلف : سید نصر الدین یاقین فرزند کوهپایه

۱۳۶۲



مشخصات کتاب

نام کتاب = کتاب نسب انبیا و تاریخ مختصر سلاطین غور  
افغانستان.

نام مولف = محمد نظر ایماق فیروزکوهی.

تعداد صفحات = ۷۲ صفحه

سال چاپ = ۱۳۶۹ هـ . ش .

تیراژ = ۱۰۰۰ نسخه.

خطاط = محمد عیسی . یونسی .

ناشر = الحاج عبدالقیوم آمرنمایندگی ولایت

کنندز ( جمعیت اسلامی افغانستان )



مولى كتاب

محمدنظرا يماق فيروزكوهي

# بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

## مقدمه مؤلف

سپاس مرخداى را عزوجل که پروردگار عالميان است  
و آفرينندهء دنيا و ما فيها و نا بودکنندهء آنچه در  
آسمانها و زمين و عرش و کرسی و لوح و قلم .  
هر که را خواهد میخشد و هر که را خواهد عذاب  
میکنند، همه به يد قدرت اوست و سلطنت او را زوالی نیست  
سعدى (رح) گوید:

ای کریمی که از خزانه غیب

گبروتر سا و وظیفه خوردا ری

دوستان را کجا کنی، محروم

تو که با دشمنان نظر داری

و درود بی پایان به فرستادهء او حضرت محمد

مصطفی صلی الله علیه و سلم و همچنان درود بر آل

و اصحاب وی .

هر کس به زبانی سخن از وصف تو گوید

بلبل به غزلخوانی و قمری به ترانه

خداوند تبارک و تعالی میفرماید:

( یا ایها الناس انما خلقنکم من ذکر و انشی و جعلنکم

شعوبنا و قبائل لتعارفوا ان اکرمکم عند الله اتقیکم

ان الله علیم خبیر )

اگر تاریخ نویسان احوال گذشتگان را به رشته  
 تحریر درآورده اند، در حقیقت یکی از احکام خداوند  
 متعال را به جا آورده اند؛ زیرا نگارش همچو آثار  
 که دربرگیرنده، خوبیها و بدیهای نسلها و نژادهای  
 گذشته میباشد، سرمشق و پند برای آیندگان قرار  
 میگیرد.

نگارنده، رساله‌ها را با دانش قلیل ولی علاقه،  
 زیادی که به کتب تاریخ، زبان دری، پشتو و عربی  
 دارم، برخی ازین کتب را تحت مطالعه قرار داده‌ام که  
 حاصل آن همین رساله میباشد.  
 تا به کی باشم به نا پیداکنار

من نمانم خط بماند یادگار  
 از دانش ناچیز خود از دانشمندان علم تاریخ توقع  
 اصلاح نواقص را مینمایم و آرزو مندم در صورت بر-  
 خورد با اشتباهی به دیده، اغماض بنگرند.

با احترام

محمد نظرایماق فیروزکوهی

۶ / ۳ / ۱۳۶۳ هـ . ش .

# شجره نسب انبياء

محمد مصطفیٰ صلی اللہ علیہ وسلم

محمد (ص) بن عبد اللہ بن عبد المطلب بن ہاشم بن  
 عبدمناف بن قصی بن کلاب بن مرة بن کعب بن لوی  
 بن غالب بن فہر بن مالک بن النضر بن کنانہ بن  
 خزیمہ بن مدرکہ بن الیاس بن مضر بن نزار بن معد بن  
 عدنان بن اد بن مقوم بن ناحور بن تیرح بن یعرب  
 بن یثجب بن نابت بن اسمعیل بن ابراہیم خلیل الر  
 حمن بن تارح بن ناحور بن ساروغ بن راعوبن فالخ  
 بن عیبر بن شالخ بن ارفخشد بن سام بن نوح بن لکم  
 بن متوشلخ بن اخنوخ بن یرد بن مهلیل بن قینن بن  
 یانش بن شیخ بن آدم (ع) .

هوو علیہ السلام

ابن عبد اللہ بن رباح بن الجارود بن عاد بن عوص  
 بن ارم بن سام بن نوح بن لکم بن متوشلخ بن اختوخ  
 بن یرد بن مهلیل بن قینن بن یانش بن شیخ بن  
 آدم (ع) .

## صاح عليه السلام

ابن ماسح بن عبيد بن حاجر بن شمود بن عابر بن  
 ارم بن سام بن نوح بن لمك بن متوشلخ بن اخنوخ  
 بن يرد بن مهليل بن قينن بن يانش بن شيث بن  
 آدم (ع) .

## لوط عليه السلام

ابن هاران بن آذر ( پدر ابراهيم عليه السلام ) يعنى  
 لوط عليه السلام برادرزاده ابراهيم عليه السلام  
 بوده است .

## عيب عليه السلام

ابن ضيفورين عيفابن ثابت بن مدين بن ابراهم  
 بن تارج بن ناحورين ساروغ بن راعوين فالخ بن  
 عيبرين شالخ بن ارفخشد بن سام بن نوح بن لمك بن  
 متوشلخ بن اخنوخ بن يرد بن مهليل بن قينن بن  
 يانش بن شيث بن آدم (ع) .

## موسى و هارون عليهما السلام

ابنا عمران بن قاهت بن عازرين لاوى بن يعقوب بن  
 اسحق بن ابراهيم بن تارج بن ناحورين ساروغ بن  
 راعوين فالخ بن عيبرين شالخ بن ارفخشد بن سام  
 بن نوح بن لمك بن متوشلخ بن اخنوخ بن يرد بن  
 مهليل بن قينن بن يانش بن شيث بن آدم (ع) .



## ذوالکفل علیه السلام

ابن ایوب بن موصی بن زراج بن العیصر بن اسحق بن  
ابراهیم بن تارج بن ناحورین ساروغ بن راعوبین  
فالخ بن عیبرین شالخ بن ارفخشد بن سام بن نوح  
بن لمک بن متوشلخ بن اخنوخ بن یرد بن مهلیل بن  
قینن بن یانش بن شیث بن آدم (ع) .

## المسع علیه السلام

ابن اخطوب بن العجون بن الیاس بن یاسین بن فنح  
ص بن العیزار بن هرون بن عمران بن قاهت بن عازر  
بن لاوی بن یعقوب بن اسحق بن ابراهیم بن آذربین  
تارج بن ناحورین ساروغ بن راعوبین فالخ بن عیبر  
بن شالخ بن ارفخشد بن سام بن نوح بن لمک بن  
متوشلخ بن اخنوخ بن یرد بن مهلیل بن قینن بن  
یانش بن شیث بن آدم (ع) .

## یحییٰ علیه السلام

ابن زکریا بن برخیا بن لدن بن مسلم بن صدوق  
بن حشان بن داود بن سلیمان بن مسلم بن صدیقه بن

برحیا بن بلعاطه بن ناحور بن شلوم بن بهفاشا  
 بن اینامن بن رحبعام بن سلیمان بن داود بن ایشا  
 بن عوید بن عابرین سلمون بن نحشون بن عویناذب  
 بن ارم بن حصرون بن فارص بن یهوذا بن یعقوب بن  
 اسحق بن ابراهیم بن آذرین تارج بن ناحور بن سا  
 روغ بن راعوبین فالخ بن عیبرین شالخ بن ارفخشد  
 بن سام بن نوح بن لمک بن متوشلخ بن اخنوخ بن  
 یرد بن مهلیل بن قینن بن یانش بن شیث بن آدم .

یونس علیہ السلام

ابن متی بن ماتان بن ملک رجعیم بن رحبعام بن  
 سلیمان بن داود بن ایشا بن عوید بن عابرین سلمو  
 بن نحشون بن عویناذب بن ارم بن حصرون بن فارص  
 بن یهوذا بن یعقوب بن اسحق بن ابراهیم بن آذرین  
 تارج بن ناحورین ساروغ بن راعوبین فالخ بن  
 عیبرین شالخ بن ارفخشد بن سام بن نوح بن لمک  
 بن متوشلخ بن اخنوخ بن یرد بن مهلیل بن قینن  
 بن یانش بن شیث بن آدم (ع) .

عيسى عليه السلام

ابن مريم بنت عمران بن ماشان بن العازرين  
 اليود بن اخنربن صادق بن عيازوزين الياقيم بن  
 ايود بن زريابيل بن شالتال بن يوحينا بن بر-  
 شابن امون بن ميشابن حزقابن احازبن موشام  
 بن عزريابن يورام بن يوشافاط بن ايشابن ايبا  
 بن رحبعام بن سليمان بن داود بن ايشابن عويد بن  
 عابرين سلمون بن نحشون بن عويناذب بن ارم بن  
 حصرون بن فارص بن يهوذا بن يعقوب بن اسحق بن  
 ابراهيم بن آذرين تارج بن ناحورين ساروغ بن  
 راعوبن فالخ بن عيبربن شالخ بن ارفخشدبن سام  
 بن نوح بن لملك بن متوشلخ بن اخنوخ بن يرد بن  
 مهليل بن قينن بن يانش بن شيث بن آدم (ع) .

شجره نسب چهار يار کبار

حضرت ابو بکر صدیق (رض)

ابن ابوقحافه بن عامرين عمروبن كعب بن سعد  
 بن هيثم بن كلاب — . مربوط نسب حضرت خاتم

الانبياء (ص) .

## حضرت سرفاروق (رض)

ابن خطاب بن نفيل بن عبدالعزى بن رياح بن  
عبدالله بن قرظ بن زراح بن عدى بن كعب . مربوط  
نسب حضرت سيد الانبياء (ص) .

## حضرت عثمان ذو النورين (رض)

ابن عفان بن ابوالعاص بن اميه بن عبدالشمس بن  
عبد مناف . مربوط نسب حضرت سيد المرسلين (ص) .

## حضرت على كرم الله وجهه

ابن ابي طالب بن عبدالمطلب بن هاشم بن عبدمناف  
بن قصي بن كلاب بن مرة بن كعب بن لؤى بن غالب  
بن فهر بن مالك بن النضر بن كنانة بن خزيمة بن  
مدركة بن الياس بن مضر . مربوط نسب پیامبر  
اکرم (ص) . و آرا مگناه ابدى شان در شهرمزا ر شريف  
افغانستان موقعيت دارد .

درسال (۱۳۳۱هـ) كه اينجانب (مؤلف همين رساله)  
مامور احصائى نفوس و لسوالى قلعه ذال ولايت  
كندز بودم ، محترم حاجى الله پيرن قوم تركمن

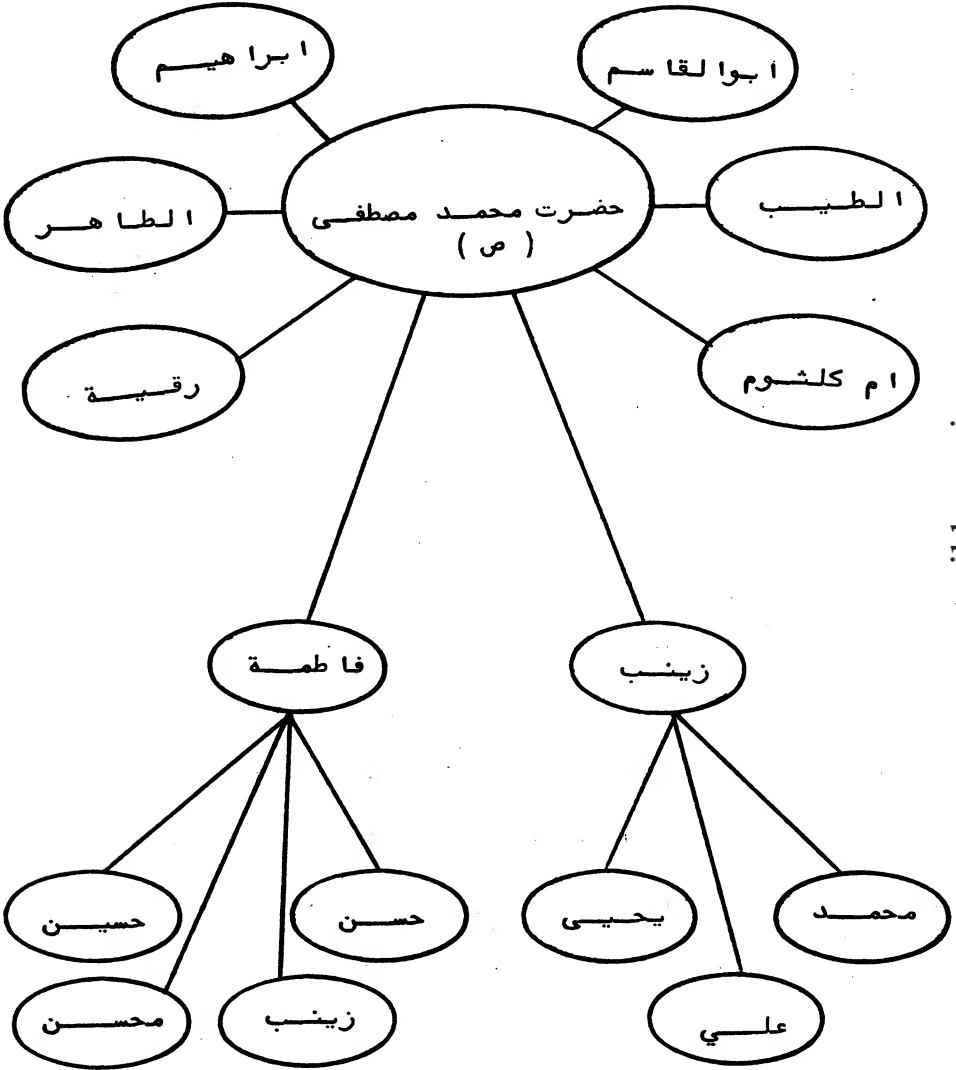
ساکن قریه جنفارق قلعه ذال ، دلچسپی مرا به تاریخ گذشتگان و خصوصاً انبیاء علیهم السلام مشاهده کرد يك تخته گراف رنگه به طول (۹۰) سانتی متر و عرض (۷۰) سانتی متر برایم اهداء نمود.

درین گراف شکل درختی ترسیم شده بود، که در حصه تحتانی آن اسم آدم علیه السلام و در حصه فوقانی آن اسم محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم به مشایده می رسید. ستون فقرات میان این دو اسم مملو بود از اسمای دیگر و ازین ستون وسطی شاخها و برگهایی جدا گردیده که کاملاً واضح است این شاخها و برگها به کدام نسب ارتباط میگیرند.

اصل کاغذ دبل بوده رنگ زمین آن آبی و برگهایی که نام پیامبران علیهم السلام و پیامبران آن حضرت صلی الله علیه وسلم نوشته شده به رنگ سبز و بقیه اسمای عادی به رنگ زرد مزین میباشد .  
به اطراف گراف ، آیات قرآن کریم نوشته شده و مرتب آن سید علی فکری میباشد. این گراف در سال (۱۹۴۶) میلادی در قاهره - پایتخت مصر - چاپ شده است و در پایان نام محمد عبدالقادر خطاط تحریر است .

اکنون که مدت سی و دو سال میشود. حاجی صاحب  
موصوف این گراف را برایم اهدا نموده است، آنرا  
در داخل یک چوکات چوبی قرار داده و روی آنرا شیشه  
گرفته‌ام که تا الحال نازم موجود میباشد.  
شجره فوق به رویت آن درج این کتاب گردید .

فرزندان سيدا لانبيا ء صلى الله عليه وسلم



# فرزندان نوح، ۴، و تقسیم زمین به آنها

اکثر مورخین در ختم طوفان سه پسر نوح (ع) را نام میبرند، که نخستین آنها سام، دومین شان یافث و سومین شان حام میباشد، که در (ص ۱۳-۲۸) خورشید جهان و (ص ۱۷-۱۹) طبقات ناصری جوزجانی تذکاریافته است.

اولاد و احفاد یافث به نامهای ترك، خذر، غز، چین، ماچین، بلغار، روس، مغول، تاتار، یاجوج، ماجوج، تنوتك، خلك و سدسان میباشد. سرزمین شان اروپای شرقی یعنی شمال رود جیحون، سلابیریا، مغلستان، چین، جاپان و کوریا میباشد و تا اکنون بدین اسماء مسمی میباشد.

شاهان مقتدر چون افراسیاب، چنگیزخان، امیر تیمورگورگان و شاهان سامانی فغفورچین نیز از نژاد یافث (ع) میباشد. به (ص ۱۸۳) تاریخ کشکول سلیمی نیز اولاده، نوح (ع) را فوقاً توضیح داده است.



## اولاد و احاد امام بن نوح (ع)

به (ص ۱۵) تاریخ خورشید جهان منقول است ، که نوح علیه السلام در خواب بود، شرمگاه هش معلوم شد، یافک (ع) چون شرمگاه پدر را دید چشمان خود را بست تا چنان منظره را نبیند. هنگامیکه امام شرمگاه پدر را دید خندید، ولی حضرت سام (ع) پرده بالای شرمگاه پدر انداخت . نوح (ع) ازین کار مطلع گردید و به سام دعا کرد که همه پیغمبران از آن نسل تو پیدا شوند، و به امام دعا کرد که رنگ نژاد تو متغیر یعنی سیاه چهره شود و هیچ پیامبری از نسل تو پیدا نشود.

از همینجاست که خداوند تعالی همه پیامبران و پادشاهان عالم را از نسل سام به وجود بیاورد و از نسل امام پیامبری نفرستاده رنگ چهره آنها را متغیر ساخت . اهالی هند، سند، زنج، نوبه، کنعان، قبط، بربر، حبش، شرق افغانستان، جنوب کوههای همالیه، ممالک جنوب شرق آسیا و آفریقای جنوبی از نژاد امام میباشند. البته در طول قرون در اشراک و کشیهای فارس، روم، چین، کوشانیها

یفتلیها، مغلها، بابرینها و... باعث اختلاط اقوام  
و نژادها گشته و در میان نژادها ی مذکور آمیزشهایی  
صورت گرفت .

## اولاد و اخاد سام بن نوح (ع)

به (ص ۲۵ و ۲۶) تاریخ خورشید جهان، تالیف  
شیرمحمد ابراهیمزی، (ص ۱۸۳) تاریخ کشکول سلیمی  
چاپ تاشکند، (ص ۱۹) طبقات ناصری تالیف منهج  
سراج جوزجانی و اکثر مؤرخان دیگر، سام (ع)  
را بزرگترین فرزند نوح (ع) و کامل نورپیا مبری  
دانسته اند، که به ولیعهدی پدر فایزگشت و از انبیا -  
ی مرسل و انمود شده است . وی جد امجد اکثر انبیا -  
ی عظام و سلاطین کرام عرب، شام، روم، فارس و عراقین  
است و پیا مبرما (ص) نیز از زمره فرزندان وی اند.  
کیومرث که شهرهای نینوا، مداین، شام، روم،  
فارس، اروپا، خوزستان، لاد و آذربایجان را بنا نموده  
پدر سلاطین عجم است و سلطنت در عصر او تا عهد خیر  
البشر مسلسل ماند . کیومرث، هوشنگ، طهمورث،  
ضحاک ماران، سوریها، سامیها، شنسیان، غوریان،  
چهارایماقها، غلجیها و لودیها از نسل حضرت سام میباشند.

# ضحاک ماران

ضحاک بن علوان بن علاق بن غوض بن ارم بن سام بن نوح (ع) به (ص ۳۲۰) طبقات ناصری ثبت گردیده مدت پادشاهی وی یک ونیم روز کم یک هزار سال وانمود شده است. به قول تاریخدانان، پدر ضحاک اروندا سب بن تازیواست که پدر کل عرب بوده است ازان جهت ضحاک را تازی نیز گویند. به (ص ۳۲۱) کتاب مذکور، موصوف را پادشاه هفت اقلیم گفته و همچنان تذکر داده که وی سا حروجا دوگر بوده و نای یا توله یی ساخته بود که دارای هفت سوراخ بود و هفت سوراخ به نام هفت اقلیم نامگذاری شده بود. اگر اقلیمی سرکشی و عصیان مینمود به همان سوراخ مربوط علم سحر میخواند که همه به قحط و وبا سردچار شده و ناپاچار تابع میشدند. از جمله پدر خود را نیز کشته است، چنانچه طبقات ناصری گوید اروندا سب (پدر ضحاک) پیر شده بود، سر راهش چاه حفر کرد پدرش به چاه افتاده و هلاک گردید. همچنان ضحاک را ازدها نیز گفته اند، و آورده اند که همه طلسمها و یلاها از او بمیان آمده است. در شان

های وی دوپاره گوشت مانند دوما ریود که هر روز  
مغز سردوانسان خوراک شان بود .

به (ص ۳۰) خورشید جهان اشاره رفته است که وی  
در زمان حضرت ابراهیم (ع) بوده که مردم عرب او را  
نمرود و مردم عجم او را ضحاک میگویند. دریا بل  
مربوط عراق به دماغ او پیشه رسیده و در اصطخر فارس  
آمده هلاک شده است . مورخان ضحاک را خواهرزاده  
شداد نیز گفته اند.

به (ص ۱۳) کتاب سلطان شهاب الدین غوری، تالیف  
محمد ابراهیم ثابت، چاپ کابل ( سال ۱۳۴۴ هـ .  
از قول البیرونی متذکر شده که ضحاک ، جمشید پادشاه  
را نابود ساخته و بیوراسب صاحب ده هزار اسپ  
آماده به زمین همین ضحاک را توصیف نموده اند.

تاریخ افغانستان در شاهنامه تالیف احمد علی  
کهزاد در (ص ۶۲) از قول منوچهر پادشاه دودمان فرید-  
ون به نقل از فردوسی چنین مینگارد:  
به هند اندر آئی و تو آتش فروز

همه کاخ سهراب کابل بسوز

سرازوی جدا کن زمین را بشوی

زپینوند ضحاک و خویشان او

نباید که یابد از تورها

که او مانده از تخمه‌ها

## بسطام سوری

بسطام نام از اولاده ضحاک ماران پادشاه هند  
 و سندی بوده است . فریدون بعد از قتل ضحاک برای  
 محو بسطام لشکر کشی مینماید و بسطام بالشکر  
 و قبایل خود به جبال شغنان ( شمال افغانستان )  
 مسکن گزین میشود ، بعداً به تخارستان رفته چندی  
 هم در بامیان بود و با شاختیار مینماید ، با لآخر  
 در کوهسار غور به دامن جبال زامرغ پناهنده میشود .  
 به ملاحظه ( ص ۳۲۳ ) طبقات ناصری ، با فریدون  
 صلح کرده است . چنانچه به ملاحظه میرسد چهره  
 مردمان شغنان با نژادهای شنسی و غوری مطابقت  
 دارد که از جمله عوامل متعدد میتوان از اختلاط نژاد  
 میان ایشان یاد آور شد ، از همین جهت برخی از آن  
 ها تا همین اکنون شیعه مذهب باقی مانده اند .  
 نظریه یادداشت‌های تاریخی ، ما در برزوی دهقان  
 ( پسر سهراب و نواسه رستم زال ) از شغنان بوده است .

# سہراب اپادشاہ کابل

تاریخ افغانستان در شاہنامہ، تالیف احمد علی  
کھزادہ، چاپ کابل (سال ۱۳۴۴ هـ. ش) داستان تولد زال  
را چنین حکایت میکند:

در زمان منوچہر پادشاہ، سام جهان پهلوان بن  
نریمان - سپہسالار زمان منوچہر - کنار دریا ی آمرو  
در شہر ام البلاد بلخ زندگی میکرد، وی فرزند داشت  
تا یادگاری از ویمانند. هر صبح در معبد اناہیتا  
(ناہید) بہ بارگاہ ایزدی بہ نیایش میرفت  
و فرزند ی آرزو میکرد، روزی دعایش قبول شد خداوند  
بہا و پسری عنایت فرمود کہ موہایش سپید و پوست  
بدنش مایل بہ سرخی و سپیدی بود. ازان حیث او  
را زال نام نهادند. سام از دیدن این چنین پسر  
ناامید شد، دوبارہ بہ معبد ناہید برگشتہ و مشغول  
توبہ و استغفار گناہان گذشتہ، خویش گردید.

پهلوانان نوزاد را گرفتہ در پنجاہ کیلومتری جنوب  
شہر بلخ، دور از آبادی (در کوہ البرز) بہ آشیانہ،  
سیمرغ پرتاب کردند. پسرک ہمراہ با چوچہ های  
سیمرغ با گوشت شکار پرورش یافتہ و بزرگ شد.

سام ازدوری فرزند رنج میبرد و خواهی پریشان  
 میدید، تا آنکه به کوه البرزیه تلاش فرزند خویش  
 رفت . سیمرغ از حال آشفته و پریشان جهان پهلوان  
 دانست که پدر زال است و به جستجوی فرزند خویش  
 تپ و تلاش دارد. آمدن سام را به پسرش گفت . زال  
 زبان سیمرغ و بچه هایش را میدانست و با ایشان انس  
 گرفته بود. ازینکه جدایی آنها برایش دشوار تمام  
 میشد، حاضر نبود از آنها جدا شود، ولی سیمرغ برایش  
 اطمینان میداد و چنددانه زشا هیرهایش را به زال  
 داده و میگوید که هرگاه مشکلی برایت پیش آمد یکی  
 ازین شاهپرها را بسوزان من نزدت حاضر میشوم .  
 بالاخر زال به سام سپرده میشود و جوانی برومند  
 و پهلوانی معروف میشود. سام با پسرش به عزم شکار  
 در مرغزارهای کابل می آید، که در آن هنگام کوه  
 شیردرازه و آسمایی و سمت جنوب کابل با لاهصار و قول  
 آب، قلعه، حشمت خان و سمت شرق، شمال و شمال غرب  
 اراضی سرسبز، همه و همه منظره زیبایی را تشکیل داده  
 بودند.

صائب - شاعر معروف - درباره کابل چنین گفته

است :

خوشا عشرتسرای کابل و دامان کهسارش  
 که ناخن بردل گل میزند دامان هرخارش  
 هنگامیکه زال وسام - به قصد شکار - در مرغزار  
 های کابل میرسند، سهراب شاه کابل با سندخت  
 خانمش ورودا به دختر زیبایش دریا لاهصار کابل  
 زندگانی شاهانه داشتند. اتفاقاً روزی زال، رود-  
 ابه ( دختر سهراب، شاه کابل ) را میبیند و عاشق  
 او میشود، برای اینکه با وی ازدواج کند، پدر خود را  
 نزد منوچهر پادشاه روان میکند، تا اجازه عروسی  
 دختر سهراب شاه کابلستان را اخذ نماید. منوچهر  
 به سام میگوید که سهراب از نژاد ضحاک اژدهاست  
 و من این وصلت را لازم نمیدانم، زیرا ضحاک قاتل  
 جمشید و دیگر اجداد من است، اگر از دختر شاه کابل  
 فرزندی به دنیا بیاید مملکت مرا برهم میزند.  
 سام پهلوان از حضور منوچهر نزد پدر خود آمده  
 از عدم قبول این وصلت حکایت میکند. غرور جوانی  
 از یکسو و عشق آتشین رودا به از جانب دیگر او را مجبور  
 میسازد و به پدر خویش میگوید که در دوره طفلی مرا  
 از نظر انداختی و من به گوشت و خون مردار پیچروش



یافتم، اکنون مانع ازدواج میشوی. فردوسی گفتار  
 او را چنین در قید نظم آورده است :

همیگفت اگر ازدهای دژم      ببا بد که گیتی بسوزد بدم  
 بخواهد که این کابلستان خورد      نخستین سرمن ببا بد رود  
 لاجرم سام، زال را به حضور منوچهر غرض قناعت  
 اعزام میدارد. منوچهر یک عده از دشمنان را در  
 دربار خود گرد آورده بود که آنها را موبدان میگفتند  
 وی از آنها مشوره خواست، موبدان گفتند، ازین وصلت  
 طفلی به دنیا آید که به مفاد شاه ایران زمین است  
 و توران از او خرابیها بیند و او جهان پهلوان گردد.  
 همه این مزا و جت را فال نیک دانسته و به شاه  
 تبریک گفتند. با لآخره زال پس از دشواریهای زیاد  
 با رودا به دربار لاجرم کابل ازدواج مینماید.

پس از نه ماه و نه روز، درد ولادت رودا بهرامی آزارد  
 درین هنگام زال پرسیمرغ را دود میکند، که سیمرغ  
 حاضر شده و به او هدایت میدهد تا پهلوی شکم را پاره  
 کرده و طفل را بیرون آورد، وی همچنان میکند و قتی که  
 پسر تولد میشود، رودا به صدا میزند (رستم) یعنی  
 خلاص شدم یا از درد رهایی یافتم، دیگران گمان

میرند که طفل نوزاد نامگذاری شده، از آن جهت همه طفل را رستم گفتند تا آنکه نامش رستم شد. این رستم کابلی، با لاکر پهلوان روی زمین شد. سپس زال و رودانه با پسرشان (رستم) به سیستان رفته و به زندگانی ادامه میدهند، تا آنکه زال در کوه زار مرغ غوروفات مینماید.

## رستم زال انوار سهراب شاه

پسر زال جوانی بود نیرومند، شکل و قیافه اش به اصطلاح چهارشانه و آشاپهلوانی در وی نمودار و از زور و قوت زیاده مغرور.

در شمال سیستان بنام کک کهزاد از طایفه افغان پهلوانی بود، که سام و زال چندین مرتبه با وی زور آزمایی نموده و عاجز شدند. زال سالانه ده پوسه ست گاو و زرسرخ برایش خراج میپرداخت.

زال در سیستان اعلان نمود که مردمان نام کک کهزاد را نزد پسرمن نگیرند، اگر کسی گفت سرش را از تنش جدا میسازم. مقصدش این بود که مبادا رستم خبر شده و به جنگ او برود و در فرجام کشته شود. ازین

سبب دونفرپهلوان را بطورپهره‌دارشبا روزی با رستم  
تعیین نموده بود، تا نام کهزا درانشنود.

این کک کهزاد یکهارتن پهلوان مسلح ازلاچین،  
افغان وبلوچ داشت . فردوسی گوید:

نژادش زافغان سپاهش بلوچ

ابردشت خرگاه بگزیده کوچ

کک کوهزاد ازدهای نراست

که اززال وازسام جنگی تراست

هزاران سواران افغان گروه

زلاچین دلیران ابرگرد کوه

همه رزم دیده همه مرد جنگ

بران کوه مانندگران پلنگ

به روایت اصل شاهنامه، رستم با پسران همسن

وهمسالش زورآزمایی میکرد، که یکی از آنان گفت:

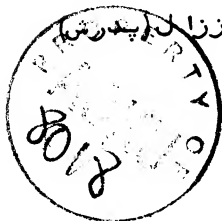
اگر اینقدرزوردا ری بروبا کک کوهزاد زورآزمایی

کن، تا سالانده چرم گا و زرسرخ ازپدرت نستاند.

وبه روایت (ص ۲۹۲) افغانستان درشاهنامه، رستم

با زارمیروود، قصه کک کهزا دوخراج ده پوست گا و زر

سرخ را میشوند، و قتی که به خانه می آید اززال پیدریش



وسام (پدرکلانش) خواستار میشود، تا اجازه دهند  
 وی به جنگ کک کهزا برود. پدر و پدرکلانش مانع  
 میشوند و میگویند یکی دو سال صبر کن عوا کنون جو-  
 ان هستی، هنگامیکه سستی قوت تو تکمیل شد آنگاه  
 این کار را بکن، ولی رستم این سخنان را ناپسندید  
 گرفته و به جنگ کک کهزا میروید. در آنجا دو نفر  
 پهلوان را همراه با مهین بهزاد (برادر کک کهزا)  
 به قتل می‌رساند، کک کهزا از وی امان می‌خواهد  
 و خراج گذشته را مسترد کرده از قبول خراج درآینده  
 ابا می‌ورزد و زندگانی خود را غنیمت می‌شمارد.  
 رستم شهرت پهلوانی حاصل می‌کند و با لآخره با  
 تهمینه (دختر شاه سمنگان) ازدواج مینماید که از  
 شمره ازدواج شان طفلی به دنیا می‌آید به نام  
 سهراب، افراسیاب با مکر و حیله گوناگون سهراب  
 را در عالم ناشناسی به جنگ رستم می‌فرستد با لآخر  
 از دست پدر کشته میشود.  
 زندگانی رستم درین سالها از آن جهت درج شد  
 که از طرف مادر به نژاد ضحاک و نیا پیرسام پیغمبر  
 میرسد.

# برزوی و بهمان (نواسترم)

سهراب پسر رستم به منظور رسیدگی از وضع مال -  
 داری وارد شغنان بدخشان میشود و در آنجا با دختر  
 یکی از سرکردگان منطقه بنام ( شیروی ) ازدواج می  
 کند و پس از مدتی خودش دوباره برمیگردد. هنگام  
 بازگشت برای زن خود یک حلقه انگشتر و یک عددمهر  
 میدهد و میگوید اگر از ما پسری به دنیا آمد مهر را  
 برایش بدهد و اگر دختری به دنیا آمد انگشتر را برایش  
 بدهد تا نزدش یا دگاریا شده، بالاخر ازین زن شغنی  
 یک پسر تولد میشود که نامش را (برزو) میگذارند  
 وی پس از گذشت سالها به سن جوانی میرسد و به  
 کشت و زراعت مشغول میشود.

افراسیاب ( پادشاه توران ) که از دست رستم  
 شکست خورده بود، وارد شغنان میشود، اندام و هیكل  
 برزو و خوشش می آید و او را در زمره، عساکر خود شامل  
 میکند. برزو امتحانات جنگی را به خوبی سپری  
 مینماید و پس از آنکه زمانی منصب سپهسالاری لشکر  
 افراسیاب را به دست می آورد. افراسیاب او را در  
 جنگ علیه رستم تشویق و ترغیب مینماید و پس از

دادن انعامات فراوان میخواستند و او را به جنگ رستم  
 بفرستد، ولی برزویه این کار رضایت نشان نمیدهد  
 خلاصه به هر شکلی که بود، افراسیاب برزورا در  
 مقابل رستم میفرستد، میان هر دو ایشان نبرد در  
 میگیرد و در لحظه‌یی که نزدیک بود برزوا زدست رستم  
 کشته شود، ما در برزوا صد میزنند، برزوا نکشی او  
 نوا سه توپ سرسهراب میشود، تا آنکه مهرسهراب را  
 نشان میدهد و از جنگ او را مییابد. افراسیاب  
 باز هم ناکام شده و به توران زمین برمیگردد.

## ماهوی سوری

افغانستان در شاهنامه، تالیف احمد علی کهزاد  
 در (ص ۳۹۳ - ۴۱۱) خود چنین حکایت میکند، که ماهوی  
 سوری یکی از رجال انقلابی (سور) از ولایت غور  
 بود. در زمان خلافت حضرت علی کرم الله وجهه به  
 حیث والی مقتدر خراسان در شهر مرو بود که سپاه  
 و لشکر فراوان و پیلان جنگی بسیار داشت. یزدگرد  
 پادشاه ساسانی به امر ماهوی سوری توسط آسیا -  
 بانی در شهر مرو کشته میشود.

احمد علي كهزاد، مورخ شهير ما در (ص ۳۹۴) افغا -  
 نسان در شاهنامه، چاپ كابل، چنين مينويسد:  
 يكي از نقاط باستاني كشور كه سي ويك سال  
 قبل يعني در سال (۱۳۲۳ هـ. ۰) به ديدن آن موفق  
 شدم، خطه جهانگشايان و پهلوانان بزرگ تاريخ  
 است. (سور) و (غور) يكي تا دهلي و ديگر  
 آن تا مرو سرگذشت تاريخي اين گوشه را خلاصه  
 ميكند. (سور) به طور نقطه درميان غور خطه يي  
 است، در جنوب غربي افغانستان و جنوب شرقي ولايت  
 هرات، بين مجراي وسطي هريرود و خا شرود، بين  
 فيروزكوه و گلستان و نوزاد، پنجپاره كوههاي اين  
 علاقه، كوهستاني و تپه زار را منهاج سراج جوزجاني  
 از راسيات جبال عالم گفته كه در زبان نزديعوام به  
 (پنج شاخ) مشهور است.

غور به همان اندازه كه در تاريخ و افسانه ها  
 شهرت دارد، به همين مقدار امروز از خاطرها فراموش  
 شده است، كه علت آن يكي خرابكاري چنگيز و ديگري  
 عدم موجوديت راههاي موثر روستا است. از اين گذشته  
 موقعيت جغرافيايي و كوهستاني غور طوري است

که از چهار طرف محصور مانده و با خارج تماس کمی  
 دارد. فقط درین (۲۵) سال اخیر یکی دوسرک موتر  
 رویدا نصب کشیده شده است، که از راه سراسری افغان  
 نستان (چغچران) - مرکز موجوده - تا (گزیام)  
 (۱۲۸) کیلومتر و تا (تیوره) مرکز قدیم غور  
 (۱۸۵) کیلومتر مسافت دارد. سرک دیگر آن از طریق  
 (شیندند) به بعضی از مناطق آبادانی آن ولا  
 یت رفته است.

همانطور که داستانها در مورد آغاز جهان بینی  
 شاهان غور، از قبیل امرای گرجستان، سامانیان،  
 گردیزیان و غیره به شاهان اولیه تاریخ مانند  
 جمشید، ضحاک و فریدون می پیوندد، در غور هم اصل  
 نژاد باستانی به فریدون و ضحاک تماس میگیرد.  
 چنانکه قبایل آریایی - مخصوصاً قبایل افغان -  
 نستان، ایران و هند - در صفحات شمال، ماحول  
 فرغانه و دامنه های پامیر فرا میرسد، جنگهای  
 فریدون و ضحاک از نقاطی موسوم به شغنان، شنقان  
 سنگان و تخارستان شروع میشود و ازین نقاط برخی  
 قبایل و عشایر با فریدون به طرف غرب بامیان



وگرجستان میروند، سپس به طرف جنوب غرب غور  
پراگنده میشوند.

در میان پهلوانان و سریرا وردگان سوروغور  
پهلوانان سوریرشان غورمقدمترانند، اسلاف  
عشایرسوری در جنگهای فریدون ( تریوتون ) آپ  
تین و ضحاک - که شاهان آنرا از جمله اسلاف  
دودمان سهرابشاه کابل میداند - بعد از یک  
سلسله جنگ و ستیز دوباره به طرف غرب و جنوب غرب  
کشور پراگنده شدند. مولف طبقات ناصری می  
گوید که ولاده ضحاک از جبال شنقان، شنگان و شغبان  
برآمده به تخارستان، بامیان و گرجستان آمدند  
و سپس در سرزمین غوردن ناحیه هزار چشمه درپای کوه  
زارمرغ و مندیش رحل اقامت افگندند.

در نزدیکی چهل ابدال که معروفترین و بلند  
ترین قلعه آن سامان است، معبرتنگی وجود دارد  
موسوم به ( چک ) و کوهی در نقطه شمالی آن  
جلب توجه میکند که آنرا کوه سوریا سوری مینا -  
منده نامند. نامنها این کوه با چشمه سارها و گلهای وحشی  
و سبزه زارهای طبیعی پوشانیده شده است و این

ناحیه را هزار چشمه گویند. احتمالاً اجداد سوری در همین مکان فرود آمده اند و بسطام سوری - که فردوسی او را ( سرغوریان ) میخواند - پهلوان پیل تنی بود که یاد بود او خاطره توطن قبایل سوری و غوری را در آغاز عهد اسلامی به یاد میدهد.

فردوسی گوید:

که و پشت پیل آوریدی بزیر

بدین ترتیب از ناحیه غوریک تعداد پهلوانان پادشاهان و سلاطین مقتدر و جها نگشایان برخواسته اند. بامیان، فیروزکوه، تمران، تیوره، شهرک، غزنه و هرات مرکز شان و شغنان، تخارستان، بلخ، مرو، نیشاپور، سرخس، گردیز، کابل، لغمان، ملتان، پشاور، لاهور، چترال، لکنهو، پنجاب، دهلی و غیره از جمله مربوطات شان بوده است.

## شهبان

دودمان ضحاک ماران و رجال غور، یکی بعد از دیگری کمروایی کردند، تا دین مبین اسلام ظهور نمود

پس از گذشت سالها، در زمان حضرت علي كرم الله وجهه به این خطه رسید. درین هنگام قبیله دیگری به نام ( شنسیان ) - که جد آنها شنسب بن خرننگ بود - روی کار آمدند. این قبیله از نام شنسب مشهور به شنسی شدند. ایشان در زمان خلفای بنی امیه تحت تأثیر نیامده و از دستداران خاندان نبوت بوده و از حضور خلیفه چهارم لواء و منشوری به دست آورده بودند. بعد از شنسب هر کدام آنها که فرمانروایی غور را به دست می گرفت، همان لواء و منشور به او سپرده میشد.

## امیر فولاد شنسی

امیر فولاد یکی از فرزندان ملک شنسب بود که اطراف جبال غور به تصرف او بود. برای از بین بردن بنی امیه با ابو مسلم خراسانی معیت چشم غور کمکها و فداکاریها نموده و در آبادانی قلعه، مندیش کوشیده است.

به (ص ۳۲۴) طبقات ناصری، بعد از امیر فولاد، بنجی نهاران را من حیث شاه غور تذکر داده است، ولی

به (ص ۱۴ - ۱۶) پته خزانہ، پسر امیر فولاد به نام  
امیر کرورونوا سہ اش امیر ناصرا پادشاہ غورگفتہ  
است. خود امیر کروردر جنگ فوشنج ہرات در سال  
(۱۰۴ هـ) شہید شدہ است .

## بنجی بہاران

در غوردو خاندان بود، بہ نام شیشانیان و دیگر  
شنسیان . ہر کدام ازین خاندانہا ادعای امارت  
مینمودند، تا آنکہ بزرگان اتفاق نمودند، تا از  
خاندان شنسی بنجی بہاران و از خاندان شیشانی  
شیت بن بہرام را بہ نزد خلیفہ برنند، تا یکی از آنان  
را تعیین نماید. همان بود کہ ہر دورا بہ دربار  
ہارون الرشید بردند کہ در آنجا بنجی بہاران بہ  
حیث امیروشیت سپہسالار تعیین گردیدند.

در (ص ۱۰۰) تاریخ مختصر افغانستان، دورہ بنجی  
درسہ (۱۷۰ هـ ق) قید گردیدہ است .

## ملک محمد سوری

این پادشاہ با سلطان محمود غزنوی جنگا کردہ

و بنا لآخره در قلعه آهنگران محصور شده همراه با پسرش ( شیث ) به اسارت سلطان محمود افتاده او را به غزنی آوردند، ولی از اینکه نمیخواست اسارت را قبول کند ذریعه زهری که در زیر نگین انگشتر خود تعبیه کرده بود آن را بطور احتیاطی همیشه با خود داشت خودکشی کرده.

## ملک ابوعلی بن محمد سوری

ابوعلی بن محمد سوری از طرف سلطان محمود غزنوی به جای ملک محمد سوری فرمانروای غور مقرر شده و روابط خود را با غزنی برقرار ساخت . وی به ملک غزنی باج و خراج میپرداخت ، تا آنکه در مقابل امیر عباس شکست خورده و سلطنت غور به امیر عباس انتقال یافت .

## امیر عباس بن شیث

امیر عباس بن شیث علیه ابوعلی قیام کرد و ملک غور را متصرف شد، باج و خراج غزنی را قبول نکرد شخصی بیباک و ظالم بود و در علم نجوم دست داشت

درمندیش به جای قلعه بسطام قلعه جدیدی ساخت  
 که دوازده برج داشت و در هر برج سی کلکین جا بنا  
 شده بود، درجات نجومی را با آن اندازه می‌گرفت.  
 در دوره هفت سال پادشاهی او باران نشد، قحطی  
 پدید آمد و حیوانات و مردم غورنا زماندند.  
 مردم از ظلم او به ستوه آمده و بالاخر به سلطان  
 بهرام بن محمود غزنوی شکایت بردند، تا آنکه  
 در اثر لشکرکشی سلطان بهرام، امیر عباس به اسارت  
 درآمد و در غزنی محبوس گردید. و مطابق میل  
 اهالی غورا امیر محمد بن عباس فرمانروای غور  
 تعیین شد و با مردم احسان نمود و باج و خراج غزنی  
 را پرداخت، تا آنکه به مرگ خویش وفات یافت.

## ملک قطب الدین حسن

این پادشاه ابن حسن بن عباس بن شیخ بن محمود  
 سوری بن بنجی نهاران بن امیر فولاد بن شنسب می  
 باشد. قلعه فیروزکوه را تعمیر نموده و کارهای خوبی  
 انجام داد، بالاخره از دست باغیان حدود غور در  
 سال (۴۹۳) به قتل رسید.

## ملک عزالدین

این پادشاه هفت پسر داشت، به نامهای قطب  
الدین محمد، سیف الدین سوری، علاء الدین جهان  
سوز، بها و الدین سام، شهاب الدین محمد، شجاع  
الدین علی و فخر الدین مسعود.  
وی با مردم غور اخلاق نیکو و رویه خوبی داشت  
و مردم در سایه او زندگی آرامی داشتند. همچنان  
وی با سلطان سنجر و سلجوقیان نیز روابط دوستانه  
داشت.

## ملک قطب الدین

وی پسر دوم عزالدین حسین بوده. پس از آنکه  
به قدرت رسید، مناطق غور را میان برادران خویش  
تقسیم کرد. پس از مدتی میان او و برادرانش شکر  
رنجی پدید آمد و ازین سبب به غزنی رفته و در  
آنجا اقامت گزید. چون جوانی سخاوتمند و مودب  
بود، مردم غزنی گرد او فراهم آمدند، مگر  
حسودان به زودی خبر او را به شاه غزنی بردند.

بهرام شاه غزنوی به طور مخفیانه ورا زهر داد و  
در سال (۵۴۱ هـ) به شهادت رسانید و از همینجا  
مخالفت غوریان و غزنویان آغاز یافت .

## بها و الدین سام

هنگامیکه ملک قطب الدین مناطق غور را میان  
برادران خویش تقسیم نموده بود، مناطق مندیج  
در تحت فرمانروایی بها والدین سام قرار داشت  
پس از مرگ قطب الدین ، بها والدین برادرش به  
فیروزکوه آمد و با دختر ملک بدرالدین ازدواج کرد  
که وی از خاندان شنسبی بود .

وی برادر خود - سلطان حسین - را به جای خود  
در فیروزکوه گذاشته و خود با لشکر فراوان جهت خون  
خواهی برادرش به صوب غزنی در حرکت شده . ولی  
به حصه گیلان نرسیده فوت نمود .

## ملک شجاع الدین

این ملک در ولایت جرما س غور حصه داشت و در عهد  
سلطان غیاث الدین سام مناطق بست ، ارزگان



وغزني بها وسپرده شده بود. در وقت سلطان معزالدين محمد برا درغياك الدين سام زمين دا ورپه او داده شده. بعدا ز شهادت معزالدين محمد از دست پسران غياك الدين به قلعه گرجستان محسوس گرديد.

## سلطان سيف الدين سوري

اين پادشاه به اتفاق علاو لدين حسين برا درش غرض خونخواهي قطب الدين حسين به غزني حمله کرده و شهر غزني را متصرف شده. بهرام شاه به طرف هند گريخت و علاو لدين برا در سيف الدين به غور آمد.

مردمان شهر غزني در موسم سرد زمستان به بهرام شاه پيام فرستادند که راه غور مسدود گرديده است و سيف الدين سوري با سيد مجد الدين - که از موسوی لوگر بود و در دربار سيف الدين به حيث قاضي القضاة ايفای وظیفه مینمود - با يك عده کمی از غوريان باقي مانده اند، شما آمده و تخت غزني را صاحب شويد، ما مردم شهر غزني با شما

همکارهستیم .

با لاشربهرا مشاه با لشکرافغان غلجی به غزنی  
 حمله کرده و سیف الدین سوری و سید مجدالدین لو-  
 گری را بالای اشتری سرچپه سوار کرده ، بعد از تشهیر  
 میان شهروبا زار به قتل رسانید و نعش شان را به  
 دارآویخت .

## سلطان علاؤالدین جهانسوز

سلطان علاؤالدین جهانسوز جهت خونخواهی  
 برادرانش هریک ملک قطب الدین و ملک سیف  
 الدین سوری علیه بهرا مشاه غزنوی اعلان جنگ  
 نمود .

بهرامشاه ذریعه ، قاصدی خبر فرستاد ، که ای پسر  
 کوهسار به ملک خویش برگرد ، تاب و قوه لشکر مرا  
 نداری ، من پیل دارم که لشکر غور را زیر پا میکند .  
 علاؤالدین به نام خر میل دوپهلوان داشت یکی  
 خر میل سام حسین و دیگری خر میل سام بنجی . وی  
 به جواب بهرامشاه نوشت که من عقاب کوهسار هستم  
 اگر تو پیل داری من خر میل دارم ، تو برادران مرا

مظلومانه کشتی ومن تا انتقام آنا نرا نستانم  
آرام نگیرم.

با لآخر جنگ شروع شد و پیلان آمدند، دو پهلوان  
خنجر و شمشیر به دست گرفته وارد میدان شدند، ولی  
خنجر به شکم فیل زد که شکم فیل پاره شد و مرد، دومی  
نیز همین کار را کرد ولی فیل بر روی او افتاد که  
هم فیل هلاک گردید و هم در اثر سنگینی فیل خرمیل  
جان داد. سپس علا و لدین شخما و ارد میدان شد، وی  
عادت داشت که بالای زره خود تکه طلا سرخ میپوشید  
تا اگر زخمی شود، آتش را خون نمایان نگردد و لشکر  
او از شردیدن خون به شکست مواجه نگردند.

خلاصه بهر امشاه بال لشکر با قیما نده خود به طرف  
هند فرار کرد و علا و لدین که طبع شعری داشت  
به مطربان هدایت داد، تا ذریعه جنگ و چغانوبه  
سرودگری بپردازند. این ابیات ازوست :

جهان داند که سلطان جهانم

چراغ دوده، عبا سیانم

جو بر گلگوننه دولت نشینم

یکی باشد زمین و آسمانم

همه عالم بگیرم چون سکندر

به هر شهری شهی دیگر نشانم

بران بودم که با او باش غزنی

چو رود نیل جوی خون برانم

ولیکن کهنه پیرا نند و طفلان

شفاعت میکند بخت جوانم

وی پس از آنکه شهر غزنی را به تصرف درآورد، آنچه

از خزان و جواهر قیمتی بود، همه را به فیروز کوه

برد و شهر غزنی را هفت شبانه روز به قوی هشت

شبانه روز آتش زد، به جزا ز مقبره سلطان محمود و

وسلطان مسعود و حکیم سنایی دیگر استخوانهای

همه شاهان غزنی را از قبور بیرون آورده بسوزانید

و عوض سید مجدالدین لوگری همه سادات غزنی را

یک یک توپره خاک به گردن آویخته به فیروز کوه

کشید و سپس همه را کشت. به روز هشتم میانهم با سر-

کردگان غوربالای قبر برادران خویش رفته جامه

عزاداری پوشید و مدت هفت شبانه روز ختمها و خیرات

ها کردند و جسد برادران خود را از خاک کشیده به داخل

سندوقها جا بجا کرد و به غور انتقال داد.

وی صاحب اختیارات همه غورات، با میان و تخا -  
 رستان گردید و به تخت فیروزکوه نشست و برادرزاده  
 های خود هر یک غیاث الدین و معزالدین معروف  
 به شهاب الدین را که در جبین شان علامه شجاعت  
 و دلاوری هویدا بود در قلعه و جیرستان دورا ز فیروزکوه  
 محبوس گردانید و همه را بط شاهان غورا که با  
 سلطان سنجر - از قبیل تجارت اسلحه و مرادات دیگر  
 دوستانه - داشتند قطع نمود، تا آنکه مناسبات وی  
 با سلطان سنجر رو به تیرگی رفت و سلطان سنجر به  
 غور حمله نموده علاو الدین را اسیر نمود، اما نسبت  
 اینکه سلطان سنجر از غزهای نو وارد توران زمین  
 هراس داشت او را دوباره رها نموده با خزاین و گله  
 های اسب و شتر و رومه های بیشمار جانب غور فرستاد  
 تا اینکه سلطان سنجر از دست غزها ضعیف و ناتوان  
 شده و همه داری های وی به غوریان و علاو الدین ما -  
 ند، علاو الدین نیز فوت نمود و پسرش سیف الدین  
 به جای او پادشاه شد.

## سیف الدین بن علاء الدین

جای پدرش به تخت شاهي تکیه زده. عدل، داد و  
جوانمردی آغاز کرد و از کسانیکه در زمان پدرش مظلوم  
واقع شده بودند عفوخواست و بیک مسلمان سنی و با  
شریعت آراسته گردید، طبقه، ملحدرا همه از تیغ  
کشید و پسران کاکای خود غیاث الدین و معزالدین  
را از حبس رها و نوازشها کرد، تا آنکه در جنگ غزان  
به دست سپهسالار خویش ( شیخ ) کشته شد و غیاث الدین  
بین سام پسر کاکای او و نظربه پیشنهاد مردم غور  
جانشین وی تعیین گردید.

## سلطان غیاث الدین

هنگامیکه سیف الدین به پادشاهی رسید و  
پسران کاکای خود را از حبس رها ساخت، معزالدین  
که برادر خورد غیاث الدین بودند نزدیکای خود  
ملك فخرالدین به میان رفت و وقتیکه سیف الدین  
به قتل رسید و مردمان غور غیاث الدین پسر کاکایش  
را جانشین وی تعیین کردند، معزالدین نیز از واقعه،  
قتل پسر کاکایش و پادشاه شدن برادرش خبر شد و

به اجازة ملك فخرالدين مسعودا زبا میان واردفیر۔  
 وزکوه شد و سپهسا لارمقرشده۔ ابوالعباس شیث که  
 سیف الدین را به قتل رسانیده بود نیز مغرورا نه  
 به خدمت غیاث الدین پیوسته بود۔ هر دو برادر  
 نقشه قتل ابوالعباس را که قاتل پسرکاکا ایشان  
 بود مهیا کردند و به دربان درگاه هدایت دادند  
 و قتیکه ابوالعباس شیث وارد مجلس میشود، اگر معز  
 الدین دست به کلاه خود بر دسرا و را توسط شمشیر  
 از تنه اش جدا سازد و با لآخره همچنان کردند۔ ابو  
 العباس کشته شد و سران لشکری و کشوری ظاهراً و با  
 طناً با غیاث الدین ملحق شدند۔

ملك فخرالدين با میانی که برادران دیگرش  
 فوت نموده بودند و خود را بزرگ و وارث ملك غورات  
 و با میان میدانست پلانی مرتب نمود تا به معاونت  
 سپهسا لار قماچ ( حکمران سنجرى بلخ ) و جلال الدین  
 یلدز ( حکمران هرات ) به غور حمله و آنجا را تصرف  
 کند۔

چون یلدز به غور نزدیکتر بود، اولترا زهمه  
 عازم غور شد، تا این فتح به نام او تمام شود۔

غیاث الدین با معزالدین و لشکر غوردربرا بر  
 لشکرا و قرا رگرفتند و او را شکست دادند. همچنان  
 این دو بزا در پس از نبرد سخت لشکر قماج را شکست  
 داده، خودش را دستگیر کردند و او را به قتل رسانیده  
 سرا و او را به ملک فخرالدین ارسال داشتند. بالاخره  
 ملک فخرالدین را نیز دستگیر کرده با خود آوردند  
 و احترامانه به تخت غور جلوس دادند و هر دو بزا در  
 کمر بسته پیش روی تخت اظهار خدمتگذاری نمودند  
 ملک فخرالدین که از شرم و حیاء نام گشته بود  
 به دشنام دادن آغاز کرد. سپس هر دو بزا در عفو  
 خواسته تا یک منزل همراه با کاکای خود به طرف  
 بامیان رفتند، بعداً او را مرخص نموده و خود دوباره  
 برگشتند.

پس از آنکه پیروزمندان به فیروزکوه برگشتند  
 در بعضی از حصص غور که برخی از مردم بغاوت نموده  
 بودند همه را تابع ساختند. درین هنگام جلال -  
 الدین یلدره هرات کشته شد و یکی از غلامان سنجری  
 به نام بها والدین طغرل هرات را تصرف کرد و به  
 ظلم آغاز نمود، مردم هرات به سلطان غیاث الدین



شکایت کردند. وی در اثر درخواست مردم، هرات را نیز فتح کرد، بعداً با دختر سلطان علاءالدین جهان سوز که جوهر ملک نام داشت ازدواج نمود. پس از چندی به فتوحات دست زد و ولایات تالقان، گرجستان، و غزنی را که به تصرف غزان بود، فتح نمود. معزالدین برادرش که به حیث سپهسالار جرای وظیفه مینمود به تخت محمودی تکیه زد و غیاث الدین دوباره راهی غور شد.

سال دیگر خراسان و نیشاپور را از دست علاءالدین خوازمشاه فتح کرد و ملک ضیاءالدین محمد ابی علی شنسانی داماد خویش را در خراسان و نیشاپور تعیین کرده مراجعت نمود. بعد از آن مروسرخس را فتح نمود و مرورا به ملک نصیرالدین خرننگ و سرخس را به پسر عم خود، ملک تاج الدین پسر ملک فخرالدین مسعود تسلیم نمود و خودش با عده پی از علما و فضلا به مرکز خلافت رفت.

ازینکه فتوحات وی به همکارى سپهسالار معزالدین محمد که در هند به نام شهابالدین مشهور است بیشي گرفت، چندین مرتبه از خلفای عباسی لوا

وانعام دریافت نمود.

حدود ملك وی از شرق تا دهلی و چین از غرب تا

عراق، جنوب غرب تا دریای هرمز و زاهدان امروز

ایران و از شمال تا دریای جیحون وسعت داشت .

در تمام قلمرو مرو به نامش خطبه خوانده میشد،

مسجد جامع هرات و منارجام که (۶۳) متر ارتفاع

دارد از یادگارهای بنای اوست .

هنگامیکه بنای مسجد جامع هرات را آغاز کردند

چون روزانه کار میکردند، فردا میدیدند که بنای

دیروزه ویران شده است، چندی چنین سپری شد تا

آنکه یکی از اولیای هرات به سلطان غیاث الدین

گفت که زیارت کاک با با در سرکوه است، آنرا باید

به شهر انتقال دهید، بعد از آن مسجد آراسته میگردد

از آن حیث زیارت کاک با با را به شهر انتقال دادند

و بنای مسجد به صورت درست آغاز یافت و به پایتخت

اکمال رسید. که بعد از گذشت چندین سال مسجد

مذکور از طرف شاه رخ میرزا و گوهرشا دیگم دوباره

تحت ترمیم و کاشیکاری قرار گرفت .

سلطان غیاث الدین غوری یکی از جمله بزرگترین

سلاطین مشرق است . وی شخص علمدوست ، مهربان و عادل بود، در دربار روی دانشمندان و علمای فرا هم آمده بودند، چهل و سه سال پادشاهی کرد و به عمر (۶۳) سالگی در سال (۵۹۹ هـ . ق) در شهر هرات چشم از جهان پوشید و در همان مسجد جامعی که خودش بنا کرده بود، مدفون شده .

وی در نخست مذهب کرامیه داشت ، در او خریه اتفاق قاضی وحیدالدین یک شب حضرت امام شافعی (رح) را در خواب دید، که او قاضی موصوف در عقب امام شافعی (رح) نماز میگذارند، از آن حیث هر دویشان مذهب امام شافعی (رح) را قبول کردند . سلطان معزالدین برای درش نیز مذهب کرامیه داشت ، اما وقتی که در غزنی به سلطنت رسید، مذهب مذهب امام ابوحنیفه (رح) را قبول کرد .

پایتخت زمستانی سلطان غیاث الدین گرمسیر زمیند و رومرکز تابستانی او فیروزکوه بود . از مشاهیر علما و دانشمندان دربار قاضی وحید الدین خان ، صدرالدین کرامی نیشاپوری ، — قاضی القضاة معزالدین هروی و قاضی شهاب الدین

ارما بادی بودند و وزیران او شمس الملک، شرف  
الدین قزدار، عبدالجبار گیلانی، مجدا لملک  
دیوشاری، عین الملک سوریا نی، ظهرا لملک سنجری  
و جلال الدین دیوشاری بودند.

## سلطان معزالدین

معزالدین محمد بن بها والدین سام بن عز-  
الدین حسین، از طرف پدر و مادریه خاندان غوری  
های شنسی و نژاد ضحاک تا سام پسر نوح (ع) می  
رسد. اصل نام وی محمد غوری است، که در تاریخ  
رشیدی به نام سلطان محمد غوری فاتح ملتان  
وتیرا و نمود شده و در جنگ غزها - که طبقه مالدار  
بوده و در زمان سلطان سنجر از شمال جیحون آمده و  
سبب از بین رفتن او گردیده بودند - فاتح شده.  
همچنان در زمان سلطنت برادرش سلطان غیاث الدین  
غوری سپهسالار وی بود، بدین ملحوظ لقب معزالدین  
را کمایی نموده بود.

ازینکه بعد از سلطان محمود غزنوی مناطق زیادی  
را به دین مبین اسلام مشرف ساخته بود، از آن جهت

به (سلطان شهاب‌الدین غوری) مشهور و معروف گردید. چنانچه محمد ابراهیم ثابت به نام سلطان شهاب‌الدین کتاب تاریخی بی‌ریا به‌طور مستقل و خاص مرتب نموده و در سال (۱۳۴۴ هـ. ق) به تیراژیک هزار جلد در کابل به چاپ رسانیده است.

بالاخره سلطان مذکور، به روز سوم ماه شعبان سال (۶۰۲ هـ. ق) در منزلش به دست ملحدین کوکهران به شهادت رسید و در دهک غزنی مدفون شد.

ساحه مملکت سلطان معزالدین محمد غوری اراضی وسیعی را در قلب آسیا حفظ کرده، حدود شاهنشاهی غوری را در هندوستان تا سواحل گنگا امتداد داد و غرباً تا اقصای خراسان و خوارزم و نیشاپور وسعت داشت و جنوباً به بحیره، عرب می‌پیوست. حکمداران او در مالک زبردست اینها بودند.

ملك ضياء الدين در غور، ملك تلج الدين زنگي در گریز، ملك حسام الدين کرماج در ملتان، ملك قطب الدين ايبك در لاهور، ملك تلج الدين يلدز در غزنه و کرمان، ملك ناصر الدين قباچه در سند،

سلطان بها والدين سام دريا ميان، سلطان غياث  
الدين محمود در فيروزكوه وملك تاج الدين حرب  
در سيستان .

وزراي معروف وى ضياء الملك، مؤيدا لملك محمد  
محمد عبدالله سنجرى وشمس الملك عبدالله رگيلاني  
بودند. قاضي ممالك او صدر شهيد نظام الدين  
ابوبكرو سيد شرف الدين ابوبكر بن صدر شهيد و  
قاضي لشكر او شمس الدين بلخي بود.

نظريه قول اسمعيل خزانه دار - كه منهاج سراج  
جوزجاني در كتاب خود ازان ذكر ميكند - در خزانه،  
غزني تنها از جنس الماس يكهزار و پنجمند من موجود  
بود، ديگر داشته هاى خزانه را بر همين با يدقياس  
زد.

آرامگاه ابدى سلطان غازى معزالدين محمد غو-  
رى در ولسوالى اندرولاييت غزني ميباشد كه محمد  
ابراهيم خليل لوحه مزار او را نوشته است و قبل  
از ان زيارتش به نام سلطان شهيد معروف بوده  
است .

## سلطان غیاث الدین محمود

وقتی که سلطان غیاث الدین محمد سام زدنیا رحلت نمود، به نام (ماه ملکه) یک دختر و به نام (غیاث الدین محمود) یک پسر داشت. ماه ملکه دختری فاضله و حافظه قرآن کریم بود، اخبار شهادت امامان را سراپا مطالعه داشت و سالانه یک مرتبه ذریعه دور کعبت نماز قرآن عظیم الشان را ختم مینمود. وی از دنیا بگرفت، است، و علاوه بر طبقات ناصری در کتاب (پشتنی میرمنی) توصیف او شده است.

پس از وفات سلطان غیاث الدین، پسرش سلطان غیاث الدین محمود به تخت غور جلوس نمود. در جنگ خوارزم به کمک کاکای خود (سلطان معزالدین) دلاورانه جنگید و بعد از وفات معزالدین، اداره امور غور را نیز به خوبی انجام داد.

وی علاوه بر این که دارای بذل و کرم و سخا و تمنندی فراوان بود، عیاش نیز بود. در خزانه پدرش علاوه بر جناس ظریف و قیمتی دیگر، چهارصد باراشتر زرسرخ موجود بود که به داخل هشتصد صندوق نهاده

شده بود، که او همه را برای مردم بخشش کرد. همه  
روزه مردمان را نان میداد و پس از آن قدری از اجناس  
قیمتی را نثارشان مینمود.

برادرخواهرز شاه به نام علیشاه نزد وی محبوس  
بود، که با آخره خدمتگاران علیشاه شب سه شنبه  
هشتم ماه صفر سال (۶۰۷ هـ . ق ۰) از راه بام خانه  
داخل شده و او را به شهادت رسانیدند. مدفن او در  
شهر هرات در منطقه گذرگاه موقعیت دارد.

## سلطان بهاوالدین سوم

پسر سلطان غیاث الدین محمود شهید به نام  
سلطان بهاوالدین به سن چهارده سالگی از طرف  
امرای غور به سلطنت جلوس کرد. سلطنت او دوام نکرد  
زیرا علاوالدین بن جهانسوز - خورده ترین فرزند  
او - که از دست پسران کاکا و عم زاده گانش به خوا-  
هرز شاهیان پناهنده شده بود، دعوی سلطنت غور  
را نمود و به کمک سلطان محمد خواهرز شاه تخت فیروز  
کوه را گرفت و تمام خانوادها والدین سام و  
تابوت سلطان محمود را که به طور موقتی در فیروز



کوه دفن بود، به هرات نقل داد، تا آنکه همه نیست  
و نابود شدند.

## سلطان علاؤالدین آتسر

وی پسر خورد سال بود، که عموزا دگان نش به وی  
موقع نداده بودند و ازین سبب نزد خوارزمشا -  
هیان پناهنده شده بود. تا آنکه با فوجی از هرات  
آمده و تخت فیروزکوه را تصاحب نمود.

وی شخصی عالم و عادل بود، کتاب صلاة مسعودی  
- در علم فقه - را حفظ داشت .

با اخره ملك نصیرالدین حسین یکی از مرای  
غورا زغزنی آمد و توسط گرزوی که بر سرا و وارد کرد  
هر دو چشمش از جدقه برآمد و کشته شده و او در جوار  
قبرستان شنسبیاں دفن نمودند.

## سلطان علاؤالدین محمد بن ابی علی

این شخص که قبلاً ضیا الدین نام داشت، از  
خاندان غوریها بود، مگر سلطنت غوریها را برای  
خوارزمشا هیان تسلیم کرد و خودش فرا رزم شد.

وی عمارت قبر خود را در نزدیک مقبره، شیخ با یزید  
 بسطامی آماده ساخته بود. پس از وفاتش طبق وصیت  
 خودش جنازه اش را به خوارزم آورده و دفن نمودند.  
 این معلومات به ملاحظه، تاریخ کشکول سلیمی  
 چاپ تاشکند، تاریخ غوریان چاپ کابل، تاریخ  
 مختصر افغانستان (جلد اول) چاپ کابل، تاریخ  
 طبقات ناصری، افغانستان در شاهنامه چاپ ایران  
 افغانستان در مسیر تاریخ چاپ کابل، سلطان  
 شهاب الدین چاپ کابل و خورشید جهان به دست  
 آمده است.

## شاه حسین شہزادہ غور

به (ص ۲۰۷) تاریخ خورشید جهان تالیف شیر

محمد ابراہیمی، چاپ لاهور، آمده است :

دروقت خلافت ولید بن عبدالملک بنی امیہ،

حجاج ( سپہسالار وی ) به غور لشکر کشی میکند، اھا -

لی غور به هر طرف فراری شده و از منطقه هجرت می

کنند، منجمله شاه حسین شہزادہ، غور که نسب وی به

ضحاك ماران میرسد، نیز به طرف شرق هجرت میکند

اتفاقاً به خانہ شیخ بیت پناہندہ میگردد. درجین  
 اوعلایم شجاعت ودلیبری و خاندان شاهي مشا هده  
 میشودوهم ذریعه، يك نفر ( کاغ ) نام صحت نسب  
 وی از غور تصدیق و آورده میشود. شیخ بیت دختر خود  
 ( بي بي متو ) را به حباله نکاح او درمی آورد و از  
 بي بي متو دو پسر به دنیا می آید، پسر اول غلجي  
 و پسر دوم ابراهیم مشهور به لودی . بي بي مهي  
 نامه دختر کاغ را - که تصدیق نسب او را از غور آورده  
 بود - نیز به عقد نکاح خویش می آورد، که بنام  
 سرواني يك پسر از وی متولد میگردد.  
 اسمای اولاده هر پسر شاه حسین غوری در تاریخ  
 خورشید جهان درج است . برخی از فرزندان معروف  
 وی اینها اند:

## اولاده علمی بن شاه حسین غوری

غلجي سه پسر داشت ، به نامهای توران ، ابراهیم  
 و ایواره . توران دو پسر داشت ، به نامهای بارووبا -  
 بو، هوتک و توخي پسران باز بودند، فرزندان  
 معروف آنها عبارتند از: ملکیار، دولتیار، یوسف ،

عرب، حسین، اٹک، قطب، جلال الدین، سالم خان،  
 شاه عبدا لعزیز، عبدا لقادر، شاه اشرف، حاجی عبد  
 الرحمان مشهور به ( رنگو خان )، شیر شاه، حاجی  
 میرویس خان مشهور به ( میرویس نیکه ) .

حاجی میرویس خان از دست ظلم گرگین خان  
 عازم خانه کعبه میشود و در مدینه منوره به بارگاه  
 خیرالشرف رفته چنین میگوید:

ای پیامبر اسلام فریاد ملت مظلوم مرا بشنو  
 قوم بر باد شد، افغانها خود را به نامت فدا می  
 سازند، مرگ و زندگی ما در راه اسلام است، گرگین ظا -  
 لم را از حکمروایی بالای افغانها دور کن، اشکم مریز  
 به دربارت و ایستاده ام، قوم در آتش ظلم سراسر  
 سوخت، به مانگاهی بفرما، تا به کی پیش ظالم  
 ذلیل باشیم .

با لخره دعای وی مستجاب میشود، و شب حضرت ابو -  
 بکر صدیق (رض) را با حضرت عمر فاروق (رض) در خواب  
 میبیند، که از طرف پیامبر (ص) مژده رهایی قومش  
 را از چنگ گرگین خان میدهند، و برایش میگویند  
 ای ریش سفید قوم زیلد ملت مکن، قوم نجات  
 یافت، به وطن خود مراجعه کن .

مطلب فوق از (ص ۶۲ - ۶۷) پته خزانہ، تالیف محمد

ہوتك اقتباس شده است .

## اولادہ ابراہیم بن علمی

ابراہیم بہ نامہای مجیب و موسی دوپسر داشت  
 اولادہ، مجیب احمدزی، صالح خیل، باستانیزی، اکا  
 خیل، بازی خیل، با بکر خیل، معروف خیل، کروخیل  
 مغل خیل، دینار خیل، عمر خیل، عیسی خیل و سرمست  
 خیل اند. وا اولادہ موسی سہاک، اندر، ترہ کی، خدر  
 خیل، گدا خیل، پنج پای، توتا خیل، اوریا خیل،  
 لکن خیل، یوسف خیل، جبار خیل، سید خیل، و ہمت  
 خیل میباشند.

## اولادہ ابراہیم لقب لودی

سیانی، نیازی، حسن خیل، عمر خیل، شاہوخیل،  
 احمد خیل، سلطان شاہ، ملک فیروز، سلطان بہلول  
 لودی، سلطان سکندر، سلطان ابراہیم، شیر شاہ سو-  
 ری، اسلام شاہ و فیروز شاہ. ہمہ اینہا اشخاص نامدار  
 بودہ در ہندوستان و مرکز آن دہلی اضافہ از ہشتاد  
 سال زندگی آبرومندانہ نمودہ اند.

## سروان بن شاه حسین عوری

به (ص ۲۳۳ - ۲۳۶) خورشید جهان ، اولاده ، سروان  
 داخل شجره وتفصیل روحانیت و خانزادگی آمده و  
 تذکره داده شده که در وقت انگلیسها لقب نوابی به  
 آنها داده شده است ، و آنها عبارتند از :

بلی ، سنی ، سربال ، احمد جوانمرد ، شیخ سلیمان  
 دانا ، شیخ ملیح قتال ، شیخ با یزید دریا ، شیخ  
 علی شهباز ، شیخ احمد زنده پیر ، شیخ صدر جهان یا  
 شیخ صدرالدین قتال ، شاه سکندر ، اختیار خان ، ولی  
 محمد خان ، خواجه خضر خان ، جمال خان ، اسدالله خان ،  
 عطا والله خان ، وزیر خان ، نواب امیر خان ، نواب محبوب  
 علیخان ، نواب سکندر علیخان و وزیر خان .

قبلا این قوم به نام خانیه منسوب بودند ، که  
 در زمان انگلیسها لقب نوابی به آنها داده شده . نواب  
 امیر خان در سنه (۱۸۴۶م) فوت نمود و به جای وی فرزند  
 نواب نواب محبوب علیخان تعیین شده . در آخر سال  
 (۱۸۵۷م) او نیز فوت نمود و پسرش نواب سکندر علیخان  
 مالک ریاست گشت ، دونیم لک روپیه معاش داشتند  
 که مبلغ یک لک از سکندر علیخان و بقیه تقسیم برادر  
 های او میگردد .

## چهار ایماق، از قبایل غور

در کتاب غیاث اللغات، ایماق به معنای طایفه آمده است. در دایرة المعارف آریانا (چاپ کابل) ایماقها را به نامهای جمشیدی، فیروزکوهی، تایمنی و سوری تذکر داده اند. در تاریخ کشکول سلیمی (چاپ تاشکند) کشته شدن دین محمد خان (شاه بخارا) ذریعه، طایفه ایماق و نمودگر دیده است.

به (ص ۱۳۵) تعلیقات پته خزانة چهار ایماق مشهور جبال غور (سوری، تایمنی، فیروزکوهی و جمشیدی) را از سکنه باستانی غوریان میکند. در کتاب جغرافیای بشری زمان امان الله خان نیز از چهار ایماق یادآوری شده است. جغرافیای تاریخی بارتولد، چاپ ایران به (ص ۱۳۳) تذکرا میدهد، که در قرون وسطی دزکوهستانهای مرکزی افغانستان قبایل آریایی به نام ایماقها (جمشیدی، فیروزکوهی، تایمنی و سوری) پدید آمدند، که سلسله مقتدر غوریان را بنا گذاشتند.

به (ص ۳۵) کتاب تیمورشاه درانی آمده، که مردم ایماق هرات تیمورشاه درانی را عوض احمدشاه بدالی

به سلطنت رسانیده اند.

به (ص ۱۴) تاریخ غوریان، تالیف عتیق الله  
پژواک (چاپ کابل) بود و با شما ایماقها را در حصه،  
شهرک غورچنین تذکر داده است :

ایماق جمشیدی پانزده هزار خانه و اریماق فیر-  
وزکوهی هشت هزار خانه و اریماق تایمنی اضافه  
ترا پانزده هزار خانه و اریماق سوری دوازده هزار  
خانه و اریماق.

در کتاب رهنمای قطفن، تالیف برهان الدین  
کشکی که در زمان پادشاهی امان الله خان در خان-  
آباد - مرکز قطفن آن وقت - به چاپ رسیده است،  
سکونت ایماقها را در کندز، بغلان و تخار نشان داده و  
درج نقشه و کورویکی نموده است .

نویسنده، رساله، هذا در زمان سلطنت ظاهر شاه  
در موزیم کابل به داخل یک نقشه، جغرافیای بشری  
قبایل افغانستان، سکونت ایماقها را مشاهده نموده  
بودم که در کوهساران غور، ارزگان، هرات و بادغیس  
دیدم. چند سال قبل در اشرقحطی و خشکسالی  
ایشان از مناطق چغچران، جوند، سنگچارک، بلچراغ  
و فاریاب آمده و خود را ایماق میگویند.



در مرکز فاریاب ایماقهای فیروزکوه موجودیت دارند، که به نام کوهی مشهوراننده در شهر کنساز گذری به نام فیروزکوهی موجود است و ملا عبدالله حاجی محمد رحیم خان و باب عبدالغفور خان ایماق فیروزکوهی میباشند. در شهر خان آبا دنیزگذری به نام فیروزکوهی موجودیت دارند.

ایماقها همه از نژاد ضحاک ماران و یاشنسانی و شیشانی اند، مگر برای بدست آوردن قدرت در کوه - ساران غور، فیروزکوه، بامیان و... پراگنده شدند، چنانچه بسطام سوری در بامیان (مرکز باستانی شهر ضحاک و شهر غلغله) - که قدامت تاریخی بیشتر از پنجهزار سال دارند - میزیست.

از جمله هفت پسر عزالدین حسین غوری، برای ملک فخرالدین مسعود، بامیان رسیده بود. این مرکز تاریخی و محل باستانی را، از نقطه نظر بزرگی و احترام به وی واگذا ر شده بودند و تا جبال شغنان قلمرو داشت. میتوان گفت که چهار رطایفه، اولادیک نفر سوری در بامیان بودند، که عبارتند از: جمشیدی در تیوره، فیروزکوهی در فیروزکوه و تا یمنی در تماران از آن حیث چهار ایماق تشکیل شدند.

در لشکر کشیهای یونانیان در افغانستان، لشکر  
 کشیهای فارسیان، لشکر کشیهای کوشانیان، لشکر کشی  
 یفتلیها از شمال شرق افغانستان، سامانیان از شمال،  
 سلجوقیان و خوارزمشاهیان، مغلهای چنگیزی از شمال  
 چین، عربها از غرب و بلخ، تیموریان گورگانی  
 که هر کدام سیل آسا وارد خاک افغانستان شدند،  
 برخی ازین ایماقها به طرف هند رفته و در آنجا تغییر  
 کردند، چنانچه بعضی از قبایل عرب که در صفحات  
 شمال افغانستان مسکن گزین شده اند، به زبان دری  
 یا ترکی حرف میزنند و یا آن عده از عربها که در  
 کابل، پغمان، لغمان و جلال آباد مقیم شدند زبان  
 شان پشتو گردید و یا هم بلوچهای بلوچستان در قند  
 ها را آمده زبان پشتو اختیار نمودند و در رستاق تخار  
 به زبان دری سخن میگویند و یا طاهریان فوشنج  
 اصلاً دری زبان بوده، اکنون در علی آباد دکنند ز آمده و  
 زبان پشتو اختیار نموده اند و یا مردمان غور از خا -  
 ندان ملک فخرالدین مسعود و ملک شمس الدین با -  
 میانی در لغمان، کنرها و ننگرها رفته پشتو زبان  
 شده اند. و یا تیموریان در جلال آباد رفته به زبان  
 پشتو تکلم مینمایند، و یا هم تیموریانی که از

دودمان با برشاه بودند و به نام با بریان مشهور اند، در هند رفته و زبان اردو اختیار نموده اند، ولی شکل و قیافه، همه بجا است و به نام قبایل خویش یا دمیشوند. چنانچه جداد سلطان محمود غزنوی از نژاد اکا سره بودند که در فتوحات اسلام به توران زمین رفته و ترک شدند، و سپس به افغانستان آمده در زبان شدند.

اگر ایما قها به طرف هند رفته و نظر به تاثیرات لسانی آن محیط زبان اردو اختیار کردند، باز هم نام قبایل آنها بجا است. ایما قهای فیروزکوهی در زمان خلفای بنی امیه و خصوصاً ولید بن عبدالملک و سپس لارحجاج از ملک غوره جرت نموده و در شرق کوه چون فرمسکن گزین گردیدند. ازین سبب این مناسقه به نام غوری چی و دهنه غوری مسمی گردید. چهار برابر درمالدا در جنوب دشت کیله گی و دوشی در دره، لرخاب جای گرفتند. آنکه در سرچشمه آب جای گرفت و اولاد او آب سرینه شد، برادرش که در قوطن رمه گوسفند بود و پاش کرد و رته بلاقی شد، برادرش که در دره سجان مسکن گزین گردید و اولادش مسمی به سجان گردید و برادر بزرگشان که در دره، لرخاب

سکونت اختیار نمود و ولده اش لرخابی شد.  
در کتابی که محمد عثمان صدقی تالیف نموده  
و در سال (۱۳۵۴ هـ . ۰) در کابل به چاپ رسیده در (ص ۸۸)  
آن لرخاب ( لرخاب ) از توابع بامیان آورده شده  
است .

در (ص ۲۵) چراغ انجمن ، تالیف عبدالحکیم ولوا -  
لجی ، چاپ دهلی ، سال (۱۳۰۹ هـ . ۰) ، لرخاب از نواحی  
بغلان معرفی شده و در آن چند نفر از علمای سجانی و  
لرخابی معرفی شده ، که منجمه از دونفرشان قرار  
ذیل یاد آوری مینمایم .

عبدالحکیم سجانی

ابن عبداللہ بن سلمہ بن عبدالرحمن ( سجانی )  
معدن عقلیات و مخزن نقلیات علامہ یی است جامع  
عجایب و غرایب . وی صاحب حضرت امام اعظم  
ابوحنیفہ (رح) بود و در علم فقہ شہرت فراوان  
داشت ، از نیروہ و وظیفہ ، قضا موظف بود . روایت  
کتاب ( فقہ اکبر ) را از امام ابوحنیفہ (رح) او نموده  
است و اہالی تخارستان ، قطفن و بلخ علوم فقہ و  
حدیث را نزد اومی آموختند .

این دانشمند گرانقدر را، احترامش به مثل ابن مبارک بود و هر دو از اتباع تابعین اند. عبدالحکیم بن عبدالله زکثرت اعتبارش در آن عصر مدت شانزده سال در بلخ قاضی بوده است. وفاتش در سال (۱۹۹) هجری رخ داده و مقبره اش در بلخ موقعیت دارد.

## ابوجعفر لرخابی

ابوجعفر محمد بن حسین لرخابی نزد امام ابو سهل علم فقه آموخته، سپس به بخارا رفته و علم حدیث را نزد قاضی حسین مروزی فرا گرفت و دوباره به خراسان آمد. وفات وی در سنه (۵۰۴ هـ) رخ داده است.

## ایمان فیروز کوهی در ولایات قطغن

چنانچه قبلاً تذکر رفت، در کوهسا لرخاب چهار برادر مسکن پذیر شدند و ولاده آنها درین نواحی پراگنده شدند، که اینک مواضع زندگانی آنها را چنین شرح میدهیم:

۱ - آب سرینه: در قریه های چهارده، یرم و شینج جلال ولسوالی نهرین ولایت بغلان و قریه جرگذر

ولایت کندز.

۲ - ورته بلاقي : درقریه، انگورباغ، گم کول،  
مجر، حضرت سلطان و شهرامام صاحب ولایت کندز و  
قریه دهنه غوری و لسوالي پلخمري و قریه خواجه  
بولک و لسوالي خان آباد.

۳ - سجاني : درقریه، پرچه دشت و شهرخان آباد  
و قریه بايکه تاش و لسوالي امام صاحب، آلچين،  
کنم و عسقلان مرکز کندز، قریه سجاني عليا و قریه  
سجاني سفلی مربوط و لسوالي چهاردره، ولایت کندز.

۴ - لرخابي : قریه سنگ پران و لسوالي اند-  
راب، قریه های دهنه غوری و کیله گي به شمول شهر  
پلخمري. قریه های سقال، آبقول، ده ملا خال محمد  
و قره برق ولایت بغلان.

قریه های قاسم علي، خیل گدا، رضاني، قمر  
قول، حاجي اماميار، حاجي چوچه رئيس، عرض بيگي،  
حاجي امان الله، پل خشتي، ارباب نظر، ملا ایرگش،  
چمچق جر، ارباب رحمت، احمد پهلوان، ملا سیدا حمد،  
حاجي سبزعلي، حاجي محمد جان، آته گل مراد، حاجي  
امام قل، محمد نظر، شاه محمد، ايشان سيدانور و  
محمد الله خزانة را مربوط علاقه دارى علي آباد

ولایت کندز.

قریه قصاب مربوط ولسوالی چهار دره ولایت کندز،  
قریه های چرمگری، شوره خاک، گرمه تپه، گل تپه،  
عسقلان، آلچین و باغ میری به شمول شهر کندز.  
قریه مجر، پایکه، قرغان تپه، تاش گذر و قرغز  
ولسوالی امام صاحب .  
قریه، جنت باغ و آق تاش ولسوالی خان آباد و قریه  
های ینگه قلعه و درقند ولایت تخار.

- پایان -

# فہرست مآخذ

- ۱ - محمد هوتک، پتہ خزانہ، کابل، ۱۱۴۱ هـ .
- ۲ - محمد ابراہیم ثابت، سلطان شہاب الدین غوری، کابل، ۱۳۴۴ هـ .
- ۳ - عتیق اللہ پڑواک، غوریان، کابل، ۱۳۴۵ هـ .
- ۴ - صدیق رشتین، شیرشاہ سوری، کابل، ۱۳۳۴ هـ .
- ۵ - پوهاند عبدالحي حبيبي، تاريخ مختصر افغانستان، کابل، ۱۳۴۶ هـ .
- ۶ - احمد علي كهزاده، افغانستان در شاهنامه، کابل، ۱۳۵۵ هـ .
- ۷ - بارتولد، جغرافیای تاریخی، ایران، ۱۹۲۸ م .
- ۸ - عبدالحکیم ولوالجی، چراغ انجمن، دهلی، ۱۳۰۹ هـ .
- ۹ - دارالتالیف، جغرافیای بشری افغانستان، کابل .
- ۱۰ - منہاج سراج جوزجانی، طبقات ناصری، کابل، ۶۵۸ هـ .
- ۱۱ - شیرمحمد ابراہیمزی، خورشید جهان، پنجاب، ۱۳۱۱ هـ .
- ۱۲ - ملامحمد قاسم، تاریخ فرشتہ، ہند .



- ١٣ - سليمي ، ككشول سليمي ، تاشكند ، ١٩٣١ م .  
١٤ - مظفر شاه ، كسرانامه ، ايران ، ١٩٢٠ م .  
١٥ - ميرغلام محمد غبار ، افغانستان در مسير تاريخ ،  
كابل ، ١٣٤٢ هـ .  
١٦ - ابن كثير ، البداية والنهاية في التاريخ ،  
بيروت .  
١٧ - ابن هشام ، سيرة ابن هشام ، بيروت .  
١٨ - سيد علي فكري ، گراف شجره ، انبيا ، مصر ، ١٣٦٦ .



# فہرست موضوعات

صفحہ	موضوع
۱	۱ - مقدمہ، مولف
۳	۲ - شجرہ نسب انبیاء (ع)
۳	۳ - محمد مصطفیٰ ( ص )
۳	۴ - ہود (ع)
۴	۵ - صالح (ع)
۴	۶ - لوط (ع)
۴	۷ - شعیب (ع)
۴	۸ - موسیٰ و ہارون (ع)
۵	۹ - ذوالکفل (ع)
۵	۱۰ - الیسع (ع)
۵	۱۱ - یحییٰ (ع)
۶	۱۲ - یونس (ع)
۷	۱۳ - عیسیٰ (ع)
۷	۱۴ - شجرہ نسب چہار یار کبار ( رض )
۷	۱۵ - حضرت ابوبکر صدیق ( رض )
۸	۱۶ - حضرت عمر فاروق ( رض )
۸	۱۷ - حضرت عثمان ذوالنورین ( رض )
۸	۱۸ - حضرت علی کرم اللہ وجہہ

- ۱۲ - فرزندان نوح (ع) و تقسیم زمین به آنها
- ۱۳ - اولاد واحفاد حام بن نوح (ع)
- ۱۴ - اولاد واحفاد سام بن نوح (ع)
- ۱۵ - ضحاک ماران
- ۱۷ - بسطام سوری
- ۱۸ - سهراب ( پادشاه کابل )
- ۲۲ - رستم زال ( نواسه سهرابشاه )
- ۲۵ - برزوی دهقان ( نواسه رستم )
- ۲۶ - ماهوی سوری
- ۳۰ - شنسیان
- ۳۱ - امیر فولاد شنسی
- ۳۲ - بنجی نهران
- ۳۲ - ملک محمد سوری
- ۳۳ - ملک ابوعلی بن محمد سوری
- ۳۳ - امیر عباس بن شیث
- ۳۴ - ملک قطب الدین حسن
- ۳۵ - ملک عزالدین
- ۳۵ - ملک قطب الدین
- ۳۶ - بها والدین سام

صفحه	موضوع
۳۶	۳۸ - ملك شجاع الدين
۳۷	۳۹ - سلطان سيف الدين سورى
۳۸	۴۰ - سلطان علاوالدين جهانسوز
۴۲	۴۱ - سيف الدين بن علاوالدين
۴۲	۴۲ - سلطان غياث الدين
۴۸	۴۳ - سلطان معزالدين
۵۱	۴۴ - سلطان غياث الدين محمود
۵۲	۴۵ - سلطان بها والدين سام
۵۳	۴۶ - سلطان علاوالدين اتسوز
۵۳	۴۷ - سلطان علاوالدين محمد بن ابي علي
۵۴	۴۸ - شاه حسين ( شهبزاده غور )
۵۵	۴۹ - اولاده، غلجي بن شاه حسين غورى
۵۷	۵۰ - اولاده، ابراهيم بن غلجي
۵۷	۵۱ - اولاده، ابراهيم ملقب به لودى
۵۸	۵۲ - سروان بن شاه حسين غورى
۵۹	۵۳ - چهارايماق، از قبائل غور
۶۴	۵۴ - عبدالحكيم سجاني
۶۵	۵۵ - ابو جعفر لرخابي
۶۵	۵۶ - ايماق فيروزكوهي در ولايات قطن

